

بازآفرینی اسطوره ققنوس در شعر معاصر فلسطین با تکیه بر رویکرد میرچا الیاده

علی نجفی ایوکی^{۱*} - ملیکا افروز^{۲**}

دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران - دانشجو دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

چکیده

اسطوره، نیرویی فعال با وزنی کلان و منشور عملی جوامع بدوی است. شاعران فلسطینی با پیوند اسطوره انسان بدوی به زندگی انسان امروزی، به دنبال رساندن منظوری خاص از دغدغه‌های خود هستند. آن‌ها با کاربست اسطوره‌های گوناگون، از جمله اسطوره ققنوس، تصویری شاعرانه از آلام و رنج‌های خود به نمایش می‌گذارند. پژوهش حاضر به روش تحلیلی - تطبیقی و با تکیه بر نظریه اسطوره‌شناسی میرچا الیاده و رویکردی هرمنوتیکی، خوانش شاعران معاصر فلسطین از اسطوره ققنوس را بررسی می‌کند. در این راستا، ابتدا نمادها، رمزگشایی و ابعاد زبانی و نحوی اشعار تحلیل می‌شود و سپس بر اساس نظریه الیاده، لایه‌های پنهان معنایی این اشعار آشکار می‌شود. با توجه به آرای الیاده در ارتباط با اسطوره‌های بازگشت به بنیان، نگارندگان پس از کشف چگونگی بازگشت ققنوس، به این مسأله پاسخ می‌دهند که شاعران فلسطینی با کاربست این اسطوره به خلق چه مضامینی در سروده‌های خود پرداخته‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که سمیع القاسم با نگاهی مایوس، تنها از ویژگی‌های پرنده ققنوس برای تصویرسازی شعری استفاده می‌کند. فدوی طوقان و معین بسیسو با کاربست این اسطوره، به بیان اهداف سیاسی و اجتماعی می‌پردازند و در مقابل، کاربست این اسطوره در شعر محمود درویش در خدمت مفاهیم شخصی است.

کلیدواژه: اسطوره ققنوس، شعر فلسطین، میرچا الیاده، بازگشت به بنیان، رستاخیز سیاسی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۴/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

*Email: Najafi.ivaki@yahoo.com (نویسنده مسئول)

**Email: Melikaafroz0@gmail.com

مقدمه

برخی از شاعران برای بیان مفاهیم مورد نظر و انتقال فنی‌تر اندیشه‌های خود از قابلیت رمز و اسطوره بهره می‌گیرند؛ اسطوره‌شناسان تعاریف متعددی از اسطوره ارائه داده‌اند؛ یکی از این اسطوره‌شناسان میرچا الیاده است. گرچه وی معتقد است که نمی‌توان تعریفی واحد و قابل قبولی از اسطوره را بیان داشت، با وجود این، او اسطوره را روایتی از تاریخی قدسی در نظر می‌گیرد که مرتبط با حادثه‌ای در زمان ازلی است. مطابق نظر وی، اسطوره از چگونگی اعمال موجودات متعالی و از واقعیتی که به موجودات هستی می‌بخشد، سخن به میان می‌آورد. (الیاده ۱۳۶۷: ۱۱) روش الیاده به تحلیل اسطوره و کشف معانی و تأویل پیام‌های پنهان و غیر آشکار آن‌ها و نمادها و درک عمق و کنه ماهیت موجود و دوران تاریخی‌ای که در آن به سر می‌بریم، کمک می‌کند.

شاعران معاصر عرب در الهام‌گیری از اسطوره از خود تبخّر و چیره‌دستی نشان داده‌اند؛ توضیح اینکه در دهه‌های پنجاه و شصت قرن بیستم گرایش به اسطوره تقریباً ویژگی کلی شاعران معاصر عرب بود. آنان به استفاده از اسطوره‌های یونان باستان، فنیقی و مصری در آثار خود همت گماشتند. به گونه‌ای که بسیاری، میل و بازگشت به استفاده از اسطوره را بازگشتی واقعی به منابع بکر تجربه بشری می‌دانستند و برای بیان مطلوب خود از ابزارهایی استفاده کنند که در استفاده روزمره کاربرد چندانی نداشت. (أنس داود ۱۹۷۵: ۱۲)

یکی از اسطوره‌هایی که آن شاعران برای بیان و ترسیم دغدغه‌ها و رنج‌های شخصی و جمعی خود از آن فائده برده‌اند، پرندۀ ققنوس است؛ این پرندۀ که تقریباً در تمامی تمدن‌های کهن حضور دارد، در میراث آشوریان (فینیقی)، در نزد یونانیان (فونیکس)^۱، در میراث عرب‌ها (عنقاء)، در نزد مصریان کهن (بونو)^۲، در میراث ایرانیان (ققنوس)، و در نزد هندی‌ها (سمندل) نام دارد. پرندۀ ای عظیم الجثه، دارای

1 phenix و phoenix

2. Boinu

منقاری بزرگ و پر طلایی و قرمز رنگ، که نغمه‌های خوش و طرب‌انگیزی دارد، پانصد تا ششصد سال زیست می‌کند و چنانکه احساس کرد مرگ او نزدیک است به قله کوه می‌رود و پس از جمع نمودن هیزم، به مدت چهل روز با نغمه‌های غمگین و حزن‌آلود بر خود نوحه‌سرایی می‌کند - و شاید به همین دلیل است که به او صاحب اندوه خاکستری گویند - سپس آن هیزم‌ها را آتش می‌زند و خویشتن را در آن می‌افکند تا بسوزد و تبدیل به خاکستر شود. اما این پایان زندگی او نیست؛ بلکه دوباره جوان‌تر و زیباتر از قبل از خاکستر خود برمی‌خیزد و ادامه حیات می‌دهد. این پرنده در میراث اسطوره‌ای شکلی از اشکال خدای خدایان است، و به عنوان منشا حیات و نیروی دائم الهی در نظر گرفته می‌شود و از وی به عنوان روح‌اله (رَع) و (اوزیریس) یاد می‌شود که رمز و شاهی بر چرخش ابدی زندگی است. در میراث مسیحیان، این پرنده نمادی برای خیزش حضرت مسیح و شاهی بر حقیقت قیام وی در نظر گرفته شده است. (امام بی‌تا: ۱۲۷-۱۲۸، عجینه ۱۹۹۴: ۳۳۶-۳۴۰، العظمه ۱۹۹۶: ۱۱)

به روایتی دیگر، ققنوس حیوانی است که نیمی از آن عقاب و نیمه‌ی دیگر آن شیر یا گریفون است. اما آنچه مشترک است این است که در تمام نام‌هایش نماد بخشی از وجود انسان است که به طور عرفانی با الوهیت ارتباط دارد. به عبارتی دیگر، خالق و مخلوق، یک ماهیت است. (الجاحظ ۱۹۹۶: ۱۲۱) جاحظ ضمن تشبیه عنقاء به سیمرغ، معتقد است که چه بسیار کسانی که منکر وجود پرنده‌ی ققنوس می‌شوند و برای اثبات ادعای خود به قالیچه‌های شاهان اشاره می‌کنند که نام و نشان سیمرغ بر آن حک شده است. (همانجا) سیمرغ مانند ققنوس پرنده‌ای افسانه‌ای است که ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارد اما در ویژگی‌های تجدید حیات انسان و تمدن یادآور ققنوس است. به عبارت دیگر ققنوس نماد باروری و برخاستن مردگان است. شاعران با کاربرست این نماد - اسطوره به تجربه شعری وسعت و جامعیت می‌بخشند، زمین بایر را بارور می‌کنند و مرگ را پایان هر چیزی نمی‌دانند. آن‌ها در

حائل مرگ و زندگی، از سر زندگی برمی‌خیزند و درهایی را رو به رستگاری می‌گشایند.

به هر روی، وجود مفاهیم متعدد نهفته در اسطوره‌ی ققنوس بسیاری از شاعران معاصر عرب از جمله شاعران فلسطینی را بر آن داشته است که برای به تصویر کشیدن مفاهیم ذهنی و باورهای خود، از اسطوره‌ی ققنوس بهره بگیرند. در این میان، چهار شاعر فلسطینی - معین بسیسو، سمیح القاسم، محمود درویش و فدوی طوقان - به‌طور برجسته و خاص از اسطوره‌ی ققنوس بهره برده‌اند. بنابراین، جامعه‌ی آماری این پژوهش شامل اشعار چهار شاعر فلسطینی («العنقاء» از سمیح القاسم، «مرثیه‌ی الفارس» از فدوی طوقان، سروده «طائر من الرماد» از معین بسیسو و «مصرع العنقاء» از محمود درویش) است که در آن‌ها اسطوره‌ی ققنوس حضور برجسته دارد.

اهمیت و ضرورت پژوهش

با عنایت به جایگاه ویژه اسطوره‌ی یادشده در شعر معاصر فلسطین، و نظر به این نکته که تاکنون پژوهشی مستقل در ارتباط با تحلیل اسطوره‌ی ققنوس بر اساس الگوی اسطوره‌های بازگشت به بنیان نظریه‌ی میرچا الیاده و بازخوانی و تحلیل کاربست روایت اسطوره‌ای مذکور در سروده‌های شاعران فلسطینی صورت نگرفته است، این پژوهش بر آن است تا با تکیه بر این رویکرد حضور اسطوره‌ی ققنوس را در شعر شاعران معاصر فلسطین مورد بررسی و کنکاش قرار دهد. جنبه نوآوری و ابداع پژوهش حاضر در این است که گرچه در زبان عربی و فارسی به اسطوره‌های متعدد پرداخته‌اند، اما تاکنون پژوهنده‌ای اسطوره‌ی مورد نظر این تحقیق را در شعر شاعران معاصر فلسطین مورد بازخوانی قرار نداده است، و همین امر ضرورت انجام و ارائه این پژوهش را دوچندان می‌کند.

روش و سؤال پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کیفی و مبتنی بر رویکرد هرمنوتیکی است. چارچوب نظری این پژوهش، نظریه اسطوره‌شناسی میرچا الیاده است. این چارچوب بر مفاهیمی چون مرگ و رستاخیز، بازآفرینی اسطوره، بازگشت جاودانه و زمان قدسی استوار است. بر این اساس، روش تحلیل مقاله نه صرفاً توصیف محتوای آشکار متون، بلکه تفسیر لایه‌های پنهان و رمزگشایی از نمادها و ساختارهای زبانی و معنایی مورد نظر است. جامعه‌ی آماری پژوهش شعر معاصر فلسطین است؛ اما با توجه به هدف تحقیق، تنها نمونه‌هایی انتخاب شدند که در آن‌ها اسطوره ققنوس به‌طور برجسته حضور دارد؛ بدین‌سان چهار سروده از سمیح القاسم، فدوی طوقان، معین بسیسو و محمود درویش برگزیده شد. با توجه به شاخص بودن این شاعران فلسطینی و جایگاه برجسته‌ی آنان در شعر مقاومت، و نیز بر پایه‌ی مطالعه‌ی کامل دفتراهای شعری‌شان، روشن شد که تنها در سروده‌های این چهار شاعر، اسطوره ققنوس به‌طور برجسته و آشکار به کار گرفته شده است. از این رو، اشعار «العنقاء» اثر سمیح القاسم، «مرثیه الفارس» اثر فدوی طوقان، «طائر من الرماد» اثر معین بسیسو و «مصرع العنقاء» اثر محمود درویش برای تحلیل انتخاب شدند. تحلیل سروده‌ها شامل بررسی تمام متن هر سروده و نه بخش‌هایی از آن، و در سه مرحله صورت گرفته است: (۱) استخراج نمادها و تصاویر اسطوره‌ای؛ (۲) تحلیل ساختاری و زبانی شامل واژگان، ریتم و ویژگی‌های دستوری و صرفی واژگان برای درک نحوه‌ی بیان مفاهیم؛ و (۳) تفسیر هرمنوتیکی بر اساس نظریه الیاده با هدف آشکارسازی معانی پنهان و بازآفرینی اسطوره در متن ادبی.

به هر روی، این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که علت بازخوانی اسطوره ققنوس نزد شاعران فلسطینی چیست و آنان برای القای چه مفاهیم و ارزش‌هایی از آن بهره می‌برند. همچنین تفاوت‌ها و شباهت‌های خوانش‌های ارائه‌شده از این اسطوره بررسی می‌شود. با توجه به حضور برجسته‌ی اسطوره ققنوس در شعر شاعران فلسطینی معاصر، تحلیل با رویکرد نظریه اسطوره‌شناسی میرچا الیاده

انجام می‌شود تا مشخص شود شاعران با تطبیق این رویکرد، چه نوع بازگشتی را برای تحقق اهداف و آرمان‌های خود انتخاب کرده‌اند.

پیشینه پژوهش

بخشی از آنچه در پیشینه این پژوهش بررسی می‌شود، به پژوهش‌های مرتبط با مقاومت فلسطین در شعر شاعران فلسطینی اختصاص دارد. برای مثال، پژوهش پیری و همکاران (۱۳۹۶)، در پژوهش خود با عنوان «تأثیر پایداری فلسطین بر گفتمان انسانی در دیوان فدوی طوقان» به مقولاتی چون عزت، ظلم‌ستیزی و نقش عشق در جایگاه اجتماعی پرداخته است. این مطالعه نشان داد که فدوی طوقان، رسالت شاعران را در حفظ عزت و هویت مردم سرزمین خود می‌داند و راه‌هایی از ظلم را در نیروی بیرونی و درونی ملت فلسطین می‌بیند؛ چرا که مردم، مانند جسمی که از خاک سرزمینشان برخاسته است، باید به منشأ نخستین خود بازگردند تا دوباره برانگیخته شوند. در همین راستا، پژوهش فتحی دهکردی و حسینی (۱۴۰۱)، با عنوان «جدلیه الأنا و الآخر فی شعر سمیح القاسم»، به بررسی تقابل «من» و «دیگری» در شعر سمیح القاسم پرداخته است. در این مطالعه، انواع «من» به عنوان فلسطینی مبارز و تصویر «دیگری» تحلیل شده‌اند. دو نوع «من» شناسایی شده است: «من فردی»، نماینده شاعر، و «من اجتماعی»، که هر فلسطینی دچار ظلم و بی‌عدالتی را نشان می‌دهد. در مقابل، «دیگری» به دو دسته تقسیم می‌شود: «دیگری خارجی شامل سازمان ملل و رژیم صهیونیستی که در برابر ظلم سکوت کرده‌اند و «دیگری غیرخارجی»، شامل رهبران عربی که از منظر تفکر با شاعر تفاوت دارند و به دفاع از فرهنگ و سرزمین خود نمی‌پردازند.

در دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها، تمرکز بر بازخوانی اسطوره ققنوس در شعر شاعران آزادی‌خواه و بازتاب آن در ادبیات مقاومت است. برای نمونه، خالد عبد الرؤوف الجبر (۲۰۱۲)، در پژوهش خود با عنوان «رمز العنقاء فی شعر محمود

درویش. مجله اتحاد الجامعات العربیة للأدب» نشان می‌دهد که محمود درویش با بهره‌گیری از این اسطوره، هم جنبه انسانی و هم بُعد ذهنی و انتزاعی آن را در اشعار خود برجسته ساخته و مسیر آرمان فلسطین را با زندگی شخصی خود درآمیخته است؛ درویش با این کار، نمادها و اسطوره‌های شعر خود را از حوادث واقعی فلسطین جدا نمی‌بیند. مطالعه‌ای دیگر توسط رضوان و آریادوست (۱۳۹۱)، با عنوان «تجلی ققنوس در اشعار ادونیس» از دید ادونیس، شاعر سوری، ققنوس را به عنوان نمادی از رزمندۀ انقلابی و بی‌باک تحلیل کرده و نشان داده‌اند که این نماد، جامعه را به دوران شکوه گذشته بازمی‌گرداند و بازتابی از مقاومت و بازآفرینی هویت فرهنگی است. در همین راستا، قره‌قشلائی و خاقانی (۱۳۹۸)، در پژوهش خود با عنوان «اسطوره ققنوس و تطور معنوی آن در شعر محمود درویش» نشان می‌دهند که ققنوس در اشعار درویش نمادی از زایش و جدال با مرگ است و در سروده‌های پایانی او، بازتاب‌دهنده رستاخیز دوباره ملت فلسطین و ادامه آرمان‌های آن است.

دسته‌ی دیگری از مطالعات به شکل تطبیقی انجام شده‌اند که در آن‌ها سروده‌های چند شاعر که از این اسطوره بهره گرفته‌اند بررسی و با یکدیگر تطبیق داده شدند؛ این دسته از پژوهش‌ها در حوزه ادبیات تطبیقی جای می‌گیرند. برای مثال، ناظری و همکاران (۲۰۱۷)، در پژوهش خود با عنوان «توظیف أسطورة العنقاء (ققنوس)، فی قصیدتی «ققنوس» لنیما یوشیج و «عصر الجدید وبعداالجلیل» لخلیل حاوی» بررسی کرده‌اند که نیما یوشیج و خلیل حاوی چگونه با بهره‌گیری از اسطوره ققنوس، فضای اجتماعی و فلسفی آثار خود را بازنمایی می‌کنند. نتایج نشان داد که هر دو سروده، نگرشی امیدوارانه به مرگ و تولد دوباره دارند، اما شیوه بازایش ققنوس متفاوت است؛ در نیما، از خاکستر ققنوس جوجه‌هایی برمی‌خیزد، و در خلیل، خود ققنوس دوباره متولد می‌شود. علی بشیری (۲۰۱۸)، در پژوهشی با عنوان «طائر الموت والانبعاث فی شعر نیما والسیاب: دراسة مقارنة حول قصیدتی ققنوس والقصیده والعنقاء» تلاش کرده است تشابهات و تفاوت‌های این دو سروده را بررسی کند. نتایج نشان می‌دهد که فضای شعر نیما مستقیم و منسجم است، درحالی که فضای

شعر السیاب بی‌پرده، بدون واسطه و پویا است. در همین راستا، بهبودی و همکاران (۱۴۰۱)، در پژوهش خود با عنوان «بررسی تطبیقی کارکردهای اسطوره ققنوس در منطق الطیر عطار نیشابوری و اشعار ادونیس»، کارکردهای اسطوره ققنوس را در منطق الطیر عطار و اشعار ادونیس بررسی کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که در منطق الطیر عطار، این اسطوره عمدتاً با مفاهیم «زاده شدن»، «آوای ققنوس» و «میرایی» پیوند دارد، در حالی که ادونیس ابتدا رویکردی فردی به آن داشته و سپس کارکردی اجتماعی برایش قائل شده است.

چنانکه اشاره شد مشخص می‌شود که مطالعات موجود عمدتاً به تحلیل شعر مقاومت فلسطین و حضور اسطوره ققنوس در آثار شاعران پرداخته‌اند و برخی نیز به بررسی تطبیقی محدود سروده‌ها توجه داشته‌اند. با این حال، هنوز هیچ پژوهشی به تحلیل تطبیقی سروده‌های شاعران فلسطینی که از اسطوره ققنوس بهره برده‌اند، نپرداخته است. علاوه بر این، کمتر مطالعه‌ای از چارچوب نظری میرچا الیاده برای بررسی این سروده‌ها بهره گرفته‌اند. برای نمونه تنها می‌توان به پژوهش ثواب (۱۴۰۴)، با عنوان «تحلیل تطبیقی اسطوره‌های جمشید و میترا و پیوند آن‌ها با خورشید در چارچوب نظریه‌های الیاده و یونگ» اشاره کرد. لازم به تأکید است که این پژوهش، با تکیه بر الگوی اسطوره‌شناختی الیاده، به تبیین کارکردهای نمادین و کهن‌الگویی خورشید، جمشید و میترا پرداخته و وارد تحلیل متنی - زیبایی‌شناختی شعر و سازوکارهای بلاغی بازنمایی این نمادها نشده است؛ امری که می‌تواند محور پژوهش‌های مستقلی قرار گیرد. در این راستا، این تحقیق با تمرکز بر تحلیل تطبیقی و به‌کارگیری نظریه الیاده، خلأ موجود در پژوهش‌های پیشین را پر می‌کند و زمینه‌ای برای بررسی عمیق‌تر بازنمایی اسطوره در شعر فلسطین فراهم می‌آورد. در همین راستا، سروده‌های «العنقاء»، «مرثیه الفارس»، «مصرع العنقاء» و «طائر من الرماد» به ترتیب از شاعران فلسطینی سمیح القاسم، فدوی طوقان، محمود درویش و معین بسیسو انتخاب شده و به بررسی درون‌مایه‌ها و رمزگشایی نمادها و اسطوره‌ی ققنوس در ارتباط با مفاهیم سیاسی - اجتماعی می‌پردازیم.

چارچوب نظری پژوهش

میرچا الیاده

میرچا الیاده اسطوره‌شناس، قوم‌شناس و پژوهنده‌ی اساطیر و نمادها است. بنا به نظر تحلیل‌گران، از آثار الیاده این‌گونه دریافت می‌شود که اسطوره همواره گزارشی از آفرینش است. اگرچه اسطوره در نظر برخی محققان کارکردهای متعددی دارد، اما در نگاه الیاده اسطوره مبتنی بر هستی‌شناسی است. (جعفری ۱۳۸۷: ۴۷) الیاده در تحقیقاتش با نگرشی تلفیقی و چندوجهی و مبتنی بر مردم‌شناسی و روشی فلسفی به کنکاش در اسطوره‌ها می‌پردازد. روش علمی او هرمنوتیک تاریخی-دینی است؛ به عبارت دیگر، به کشف معانی و تأویل پیام اسطوره‌ها، نمادها و آیین‌ها می‌پردازد که به درک روانشناسی ژرفانگر کمک می‌کند و به تحلیل دورانی تاریخی می‌پردازد که در آن به سر می‌بریم. الیاده ساختار و عملکرد اسطوره‌ها را در چند مورد خلاصه می‌کند: (۱) وی معتقد است، اسطوره تاریخ اعمال و کردار موجود فوق طبیعی است و این تاریخ درست است؛ زیرا با واقعیت ارتباط دارد؛ (۲) اسطوره همیشه با آفرینش چیزی همراه است؛ زیرا اسطوره از چگونگی به وجود آمدن چیزی، یا شیوه رفتاری و یا طریقه‌ی کارکردن سخن می‌گوید؛ (۳) انسان با شناخت اسطوره بنیان و اصل چیزها را می‌شناسد و بر آن نظارت می‌کند و آن‌ها را بنا بر خواسته‌ی خود تکثیر می‌کند. بدین وسیله انسان می‌تواند با قدرتی عالی و مقدس، حوادث را دوباره زنده کند. (الیاده ۱۳۶۷: ۲۴)

الیاده زنده کردن اسطوره‌ها را با تجربه معمولی روزمره متفاوت می‌داند؛ چرا که اسطوره‌ها به تجربه‌ای مذهبی اشاره دارد. او این تجربه را به آن دلیل مذهبی می‌داند که انسان توسط آن می‌تواند حوادث عالی و مهم را بازآفرینی کند و با این کار شاهد قدرت آفرینندگی موجودات مافوق طبیعی خواهد بود. انسان با استفاده از اسطوره از جهان معمولی خارج شده و به جهان نورانی و آغازین خود برمی‌گردد. او در این راستا اصطلاح «زمان نیرومند» را به کار می‌برد. این زمان، به دوره‌ای اطلاق می‌شود

که در آن چیزی جدید، نیرومند و مهم دوباره زنده می‌شود (همانجا) وی در کنار این اصطلاح «بازگشت به بنیان» را نیز مطرح می‌کند. او این اصطلاح را با ذکر مثالی از طلوع هر روز خورشید تکمیل می‌کند، شبی که خورشید هر روز صبح از آن طلوع می‌کند نمادی از هیولای نخستین است و برآمدن دوباره‌ی خورشید را پیدایی عالم وجود می‌داند. بدیهی است که او با ذکر این مثال به تولد اسطوره، تولد فرد یا تولد دوباره‌ی مرحله‌ی نخستین اشاره می‌کند.

الیاده دو راه برای بازگشت به بنیان بر می‌شمارد: (۱) بازگشت مجدد و سریع به موقعیت نخستین (خواه حالت هیولایی، یعنی بلعیده شدن نمادین توسط یک جانور بزرگ و خواه حالت پیش از پیدایش عالم وجود؛ به تعبیر دیگر، ورود به یک نقطه‌ی مقدس که الیاده آن را به رحم مادر تشبیه می‌کند که جنینی در آن متولد می‌شود و گویی ظلمت پیش از تولد، همسان ظلمت شب پیش از طلوع خورشید است؛ ۲) بازگشت تدریجی و وارونه در طول زمان از زمان حال تا آغاز مطلق. در بازگشت نخست شباهت بسیاری با روش و ساختار نمایشنامه‌های اسطوره‌ای و آیینی دیده می‌شود که به سیر قهقریایی بی‌واسطه به سوی هیولا و تجدید پیدایش عالم وجود اشاره می‌کند. اما در بازگشت دوم، به جمع‌آوری دوباره‌ی بسیار دقیق از حوادث شخصی و گذشته نیاز است. در حقیقت، در این بازگشت هدف نهایی سوزاندن خاطرات، یادها و آزاد شدن از آن‌ها است و این نابودسازی برای بازگشت به زمان نخستین سریعاً انجام نمی‌شود و برعکس، فرد می‌تواند گذشته‌ی خود را بسوزاند و بر آن تسلط یابد. (الیاده ۱۳۶۷: ۸۰)

بر اساس آنچه گفته شد، هدف از این پژوهش بازآفرینی اسطوره‌ی ققنوس در سروده‌های شاعران فلسطینی با نظر به روش علمی و هرمنوتیک میرچا الیاده است. به عبارتی دیگر، در این جستار به دنبال آنیم که شاعران با کاربست پرنده‌ی اسطوره‌ای عنقاء (ققنوس)، به دنبال خلق چه مضامینی هستند و این اسطوره در سروده‌هایشان چه کارکردی دارد و در نهایت، بازگشت مجدد ققنوس فلسطینی در سروده‌های

فلسطینیان بازگشتی هیولایی و سریع است یا اینکه به تدریج و با تسلط نهایی بر همه چیز بازخواهد گشت.

بحث و بررسی

الف) سمیح القاسم و خوانش وی از اسطوره ققنوس

سمیح القاسم از جمله شاعران فلسطینی است که کاربست اسطوره در اشعارش، به جنبه زیباشناسانه نمی‌انجامد، بلکه در پس این نمادها و اسطوره‌ها روح شعر را عمق می‌بخشد. او در سروده «العنقاء» مضامین، وقایع و شخصیت‌های اسطوره ققنوس را به عاریت می‌گیرد و در قالب نقش‌های جدیدی به تصویر می‌کشد که با نقش اصلی آن در اسطوره تفاوت‌هایی دارد. در زیر نمونه‌ها بر اساس مضمون، نامگذاری و تشریح می‌شوند.

۱) در ترسیم غربت شاعر: سمیح القاسم سروده خود را با آتش گرفتن پرستو آغاز می‌کند و می‌نویسد:

«السنونوة احترقت/ هكذا احترقت/ واستوت في الرماح الموازين: نارٌ وريحٌ/ ونارٌ وماءٌ/
وماءٌ وريحٌ/ أيها الوافدون من الخشب احترقوا/ في صليب المسيح/ السنونوة احترقت/
والرماح القليل انتعاف قليل/ بين مهد الوليد ولحد القتل/ قلتُ هذا الجناح الربيع/ أيها
الناسُ قلتُ اسمعوا جئتُ/ قلتُ ما من سميع/ صيحتي في البراري تضيع/ والسنونوة
احترقت/ آه واحترقت/ حفنة من رماح أو غلت في الرقاد/ آه وانتشرت/ آخ وانتشرت/ نارٌ
فيني أغنية ساخرة/ قلتُ، ما انطلقت/ السنونوة احترقت/ من هنا تبدأ الآخرة...» (القاسم
۱۹۹۳: ۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴)

«السنونوة» یا پرستو، سمیح القاسم است؛ پرستو در فرهنگ اسلامی نماد چشم‌پوشی و جدایی دوستان از یکدیگر است و این مفهوم ناشی از طبیعت مهاجر پرستو است. (شوالیه ۱۳۸۵: ۱۸۹) سمیح القاسم خودش را نماینده مردم فلسطین می‌داند. او خود را پرستویی می‌داند که از دوستان فلسطین‌اش به دور است و چاره‌ای جز سوختن در غم و اندوه خود ندارد. او در شعر خود به بینامتنی اسطوره‌ای بسنده

نمی‌کند، بلکه با کاربست میراث دینی (اشاره به داستان حضرت عیسی) فضای بی‌عدالتی و ظلم و ستم به فلسطینیان را که از گهواره تا گور متحمل شده‌اند، به تصویر می‌کشد. در واقع با یک اشاری گذرا، خیانتی را که مردم فلسطین از زمان حضرت مسیح(ع) از برادران عرب خود چشیده‌اند، نشان می‌دهد. او به این نکته اشاره می‌کند که همانطور که ققنوس، سرنوشتی جز سوختن و برخاستن از خاکستر خود ندارد، فلسطینیان نیز همواره شاهد خیانت برادران عرب خود بوده‌اند و چاره‌ای جز سوختن در غربت و رنج خود ندارند.

در نیمه دوم چرخه اول، شاعر مردم را فرا می‌خواند تا به جسم در حال سوختن توجه کنند؛ با این حال، پاسخی دریافت نمی‌کند و جسم در سکوت با دلی غمزده می‌سوزد. در این بخش، سمیع القاسم به‌طور مستقیم به نام پرندۀ ققنوس اشاره نمی‌کند و ویژگی‌های آن را در قالب تصویر پرستویی مأیوس ارائه می‌دهد. شبکه واژگانی «رماد، نار و احترق» به همین نکته اشاره دارد. او به‌طور ضمنی به ویژگی‌ها و شبکه‌ی واژگانی مرتبط با این پرندۀ اسطوره‌ای اشاره می‌کند. اما پس از آن‌که وجود شاعر آکنده از ناامیدی شده است و کسی صدای او را نمی‌شنود، در غم و اندوه خود در نهایت تنهایی و یأس می‌سوزد. در راستای نمایش سکوت و بی‌پاسخی همگانی، شاعر پایان مصراع‌ها را با اعراب سکون می‌آورد. واژگانی چون «المسیح، قلیل، القلیل، الربیع، سمیع، تضیع، رماد و الرقاد» نمونه‌ای از این هنجارگریزی نحوی هستند که جو خفقان و سکوت جامعه را بازنمایی می‌کنند. شاعر در پایان این چرخه سرانجامی دلخراش برای پرستوی وجودش به تصویر می‌کشد؛ عبارت «آه و اندثر» نشان از افسوس شاعر از ناتوانی او در زنده‌شدن دوباره دارد. او دردمندانه آه می‌کشد و عبارت قبلی را با عبارت «آخ و اندثر» بیان می‌کند. عبارت اول نشان می‌دهد که پرستوی فلسطینی با جثه کوچک، بال‌های باریک و پاهای ضعیف خود، مشابه ققنوس افسانه‌ای نیست که بتواند از سوختن خود دوباره برخیزد؛ بلکه با سوختن، اثری باقی نمی‌ماند که امکان احیای مجدد داشته باشد. استفاده از صوت‌واژه «آخ» در عبارت «آخ و اندثر» نشان‌دهنده تأکید بیشتر شاعر بر نابودی نماد ققنوس و

تأسف عمیق اوست. در پایان چرخه، شاعر مستقیماً نام ققنوس را آورده و اساس این پرنده را به صورت ترانه‌ای کمدی و انتقادی توصیف می‌کند.

(۲) **عزیمت شاعر و امید به ستاره‌ای در دوردست:** پرستوی فلسطینی که در چرخه قبل از همه کس و همه چیز دلسرد و مأیوس می‌شود، رهسپار دریا می‌شود. او که خسته از ظلم و جور است، به آرامی گام بر می‌دارد و با خود می‌گوید:

«سأنتعل البحر ثانية/ وأسیر الهوينا/ إلى كوكب في الأفاصی/ مَلِكاً مُهاناً/ سأنتعل البحر مُتَحْنِياً بالمعاصی/ وأمضی ثقیل الخُطی/ واحداً واحداً/ غایتی أخطأت غایتی/ سقطت رایتی/ سقط البوقُ والطللُ/ وانكمش الوحلُ/ أعانقنا لا رؤوسُ/ صُراخ الموالید نطعُ نشیج الیتامی قُوسُ/ سأنتعل البحر/ لا خیرا لا شرّاً/ یا كوكباً فی الأفاصی/ لعلّ لَدِیكَ خلاصی!» (القاسم ۱۹۹۳: ۳۵۶-۳۵۵)

شاعر به ستاره‌ای که نماد امید است نگاه می‌کند. از آنجا که او دیگر توان احیای خود، همانند ققنوس افسانه‌ای، را ندارد و هم‌عصرانش به مسئله فلسطین توجهی نمی‌کنند، تمرکز بر نسل آینده یعنی کودکان یتیم فلسطینی قرار می‌گیرد و ناله‌های آنان به عنوان محرکی برای مقاومت در برابر اشغالگران در نظر گرفته می‌شود. در پایان چرخه، شاعر کودکان را خطاب قرار داده و از طریق آن‌ها امید به رهایی فلسطین در متن حفظ می‌شود.

به هر روی، سمیع القاسم به‌طور مستقیم نام ققنوس را ذکر نمی‌کند و تنها ویژگی‌های آن را به عاریت گرفته و به پرستویی کوچک نسبت می‌دهد و تنها چشم امید شاعر به کودکان یتیم فلسطینی است. این بهره‌گیری از اسطوره با رویکرد میرچا الیاده سازگار است، که اسطوره در این دیدگاه ابزار رمزگذاری و ارتقاء معتقدات، ارائه قواعد رفتاری و ارضای نیازهای عمیق دینی است. (کراپ و همکاران ۱۳۹۹: ۱۲۵) الیاده همچنین معتقد است که تمامی آیین‌ها و اساطیر دارای مفهوم «بازگشت به بنیان» هستند، اما این بازگشت می‌تواند به صورت هیولایی و شتابزده یا تدریجی و آرام تحقق یابد. (الیاده ۱۳۶۷: ۷۳) بر اساس این رویکرد، بازگشت ققنوس به زندگی تدریجی و آرام است، اما در سروده القاسم بازگشتی برای ققنوس در نظر گرفته

نمی‌شود و ویژگی‌های اسطوره‌ای آن تنها به‌عنوان استعاره‌ای برای بازنمایی شرایط انسانی و اجتماعی شاعر به‌کار گرفته شده‌اند.

ب) فدوی طوقان و خوانش او از اسطوره ققنوس

چنانکه اشاره شد اسطوره تجربه‌ای واقعی است که انسان بدوی آن را زیسته است و با بیان ارزش‌های جاودانه و الگوهای زندگی انسان، فراتر از زمان و مکان عمل می‌کند. (کراپ و همکاران ۱۳۹۹: ۱۲۳) شاعران زن و مرد در کاربست اسطوره رویکردهای متفاوتی دارند. فدوی طوقان، شاعر زن برجسته ادبیات پایداری فلسطین، از اسطوره‌های انسان بدوی برای بازنمایی زندگی معاصر و پایداری مردم فلسطین بهره می‌گیرد و آن را در خدمت اهداف سیاسی، اجتماعی و بیان دغدغه‌ها و رنج‌های خود قرار می‌دهد. در سروده «مرثیه الفارس»، طوقان با استفاده از اسطوره ققنوس، دو حادثه‌ی تاریخی سپتامبر سیاه (الأيلول الأسود) و مرگ جمال عبدالناصر را تلفیق و بازنمایی کرده است. در زیر ضمن عنوان‌دهی بر اساس محتوا، با رویکرد اسطوره‌ای به تشریح نمونه شعری می‌پردازیم.

۱) در ترسیم تصویری از سپتمبر سیاه (أيلول الأسود): طوقان چرخه اول سروده خود را أيلول نامیده و به بمباران و کشتار فلسطینیان به دست ارتش اردن اشاره می‌کند:

«مهرجان الموت في الذروة، عمان / استحالت فيه تابوتاً وقبراً / والطواغيت
سكاري متشون / بالذی فاض به بحر الجنون / فشباك الصيد ملأى / الف
مذبوح وألفان وآلاف / ألا هل من مزید؟ / هات یا بحر الجنون / شهوة
الموت تلظت هات والمائدة / امتدت وخمر الدم تحيهم وهذا اليوم -
عيد / هات من صيدك یا بحر بهذا اليوم عيداً / أى عيداً!» (طوقان ۱۹۹۳: ۴۶۶)

توضیح اینکه در جریان جنگ داخلی اردن - که میان فلسطینیان مستقر در اردن تحت عنوان سازمان آزادی بخش فلسطین و نیروهای مسلح اردن در آوریل ۱۹۷۰ معادل ماه سپتمبر میلادی در گرفت - منجر به کشته شدن حدود ۳۵۰۰ فلسطینی غیرنظامی بی گناه شد؛ از این رو آن را سپتمبر سیاه نامیدند. در طی این جنگ ارتش اردن در ۱۷ سپتمبر، شهرهایی را که فلسطینیان در آن حضور داشتند با توپ و تانک به آتش کشیدند. شاعر با کنایه و تعریض این کشتار را جشنواره‌ی مرگ در عمان می نامد. او سرمستی ارتش اردن را از به راه انداختن دریای خون به تصویر می کشد و بعد از آن، چرخه دوم قصیده را به کشته شدن جمال عبد الناصر پیوند می زند.

(۲) **در ترسیم چهره ناجی:** فدوی طوقان در چرخه دوم با ترکیب اسطوره دینی و ققنوس، جمال عبدالناصر را در نقش حضرت عیسی (ع) بازنمایی می کند؛ زیرا زندگی او با وضعیت فلسطینیان شباهت دارد. او این چرخه را این گونه شروع می کند: «فی احتدام الدم والنار وطغیان الجنون / بسط الفادی نبی الحب کفیه علینا / وافتدانا / آه ما أغلی الفداء! / واشترانا / آه ما أغلی الثمن! / وعلی وخز مسامیر الألم / وعلی حز سکاकिन الهیاء / أسند الرأس وأرخی / هدب جفینیه ونام / وبعینیه رؤی الحب وأحلام السلام» (طوقان ۱۹۹۳: ۴۶۷ و ۴۶۸)

منجی یا همان جمال عبدالناصر با نقاب عیسی مسیح برای نجات فلسطینیان دستانش را برای نجات به سوی آنها دراز می کند و خود را قربانی آنها می کند و فلسطینیان را نجات می دهد. عبارت «علی وخز مسامیر الألم وعلی حز سکاकिन العیاء أسند الرأس وأرخی» به نهایت درد و رنج منجی اشاره دارد که شیوه مرگ او مانند به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی است.

(۳) **در ترسیم اندوه زنانه و امید به تولدی دوباره:** در چرخه سوم، شاعر وجه زنانه‌ی خود را در ساختار و محتوای سروده‌ها بازتاب می دهد:

«آه ما آن له أن یترجل / والتوت فوق أساها الفرس الثکلی / وتاهت مقلتاها / فی الخضمّ
الآدمیّ الهادر المسحوق_ / من یفدی فتاها / من یفکّ الفارس الغالی المکبل / من إسار
الموت، من یرجعه_ / العاشق المدنی للصبوة للساحه / من یرجعه؟ / والتوت فوق أساها

الفرس الثکلی / وعرتُ حزنها آهاً فأها/ من یفکّ الفارس الغالی المکبل / آه ما آن له أن
یترجل / قالت الريح سیأتی / موته المیلاد لابدّ سیأتی / فی یدیه الشمس، ذات الشمس،
فی / مقلتیهِ الوجد، ذات الوجد والعشق المعنی / من جراح الأرض یأتی / من سنین
الفحط یأتی / من رماد الموت یأتی / موته المیلاد لابدّ سیأتی! (طوقان ۱۹۹۳: ۴۶۸)

شاعر تصویر مادر داغ‌دیده‌ای را با تکرار عبارت «التوت فوق أساها الفرس الثکلی»
در این چرخه به نمایش می‌گذارد. کمی بعد طوقان با استفاده از تکنیک «مونولوگ»
این پرسش را مطرح می‌کند که چه کسی این جوان را نجات خواهد داد و آن‌ها را
از اسارت مرگ خواهد رها کند. شاعر با تکرار دوباره‌ی عبارت «التوت فوق أساها
الفرس الثکلی» به غم و اندوه بی‌پایان مادری اشاره می‌کند که غمش مگر با آزادی و
بهبود فرزندش تمام نمی‌شود. سپس با آوردن عبارت «قالت الريح سیأتی» نوید نجات
جوان فلسطینی‌اش را می‌دهد. درواقع باد مظهر روح و دم حیات آدمی است. در
سنت توراتی با‌دها چون ملائک رساننده‌ی پیام و جلوه‌ای از موهبت الهی هستند.
(شوالیه ۱۳۸۵: ۸۲) فدوی مرگ جوان فلسطینی را تولدی دوباره می‌داند که همراه با
طلوع خورشید، دوباره زنده خواهد شد. در پایان چرخه، شاعر بازگشت و زنده شدن
مجدد مبارزان فلسطینی را امری حتمی می‌داند و برگشت آن‌ها را با عبارت «من رماد
الموت یأتی» به اسطوره ققنوس پیوند می‌زند.

به هر روی، در سروده فدوی طوقان، اسطوره ققنوس با بازگشت تدریجی
بازنمایی می‌شود و پایان امیدوارانه‌ای از مرگ و رنج فلسطینیان به مخاطب ارائه
می‌دهد. طوقان با ترکیب اسطوره دینی و ققنوس، فرایند مبارزه و باززایی مردم
فلسطین را به‌گونه‌ای تصویر می‌کند که همانند ققنوس، اسیران و کشته‌شدگان با
پشت سر گذاشتن آلام، توان بازگشت و تجدید حیات پیدا می‌کنند و پیام اجتماعی
و جمعی شعر تقویت می‌شود. این تصویر بر خلاف تصویر سمیع القاسم است؛ در
سروده او بازگشت اسطوره‌ای صورت نمی‌گیرد و تصویر ققنوس مأیوسانه و ناتوان
از باززایی است. بنابراین، در حالی که طوقان اسطوره را در خدمت پیام جمعی و

س ۲۱ - ش ۸۱ - زمستان ۱۴۰۴ - بازآفرینی اسطوره ققنوس در شعر معاصر فلسطین.../۱۴۹
اجتماعی و امید قرار می‌دهد، کارکرد اسطوره در شعر القاسم عمدتاً فردی و مایوسانه است.

ج) بسیسو و خوانش وی از اسطوره ققنوس

معین بسیسو، شاعر برجسته فلسطینی، در اشعار خود بینامتنی با ادیان، اسطوره‌ها، ادبیات و تاریخ دارد و برای بازنمایی مسائل ملی و بشردوستانه از اسطوره‌ها بهره می‌گیرد. هرچند بسیسو بیش از پانزده بار از نماد ققنوس استفاده کرده است اما در سروده «طائر من الرماد» ققنوس برجسته‌تر و اوج یافته است. (نمر موسی ۲۰۱۰: ۴۰۲)
بنابراین، این سروده برای تحلیل انتخاب شد. بازگشت به زندگی ققنوس در این سروده با تجدید حیات بسیسو، به عنوان زبان گویای مردم فلسطین و وجدان زنده‌ی آن‌ها، پیوند داده شده است. با تکرار و تأکید بر نقش شاعر در جامعه، او اندیشه‌های تسلیم‌پذیری برخی شاعران معاصر را نقد می‌کند و رنج شخصی و جمعی فلسطینیان را بازتاب می‌دهد این سروده در دو بخش قابل تحلیل است.

۱) باز جان گرفتن شاعر و ترسیم نابسامانی اجتماع: بسیسو سروده خود را ابتدا با تشبیه خود به پرندۀ ققنوس آغاز می‌کند و می‌نویسد:

«الشاعر الذی مضى كغيمه/ وغاب ثم عاد.../ كطائر من الرماد/ كحزمه من الدخان/
يَعْبُضُ مِنَ الدُّخَانِ/ يَعْضُ فِي عَيُونِ مُلْهَمِيهِ فِي كِتَابٍ/ قصائد الزمان يا حبيبتى/ وعبره
الزمان.../ وَيُطْعِمُ الْفَرَّاشَ لِلْجَرَادِ/ والدراسات للخنزير، والورود للكلاب/ الشاعر الذی
مَضَى عَلَى ضَفَائِرِ الرِّيحِ/ وَكَانَ تَحْتَ قُبَّةِ الظَّلَامِ/ فِي وَدَاعِهِ الصَّبَاحُ» (بسیسو ۲۰۰۸:

۱۵۹)

در چرخه اول، شاعر خود را به قطعه ابری رهگذر و پرندۀ ای از خاکستر (ققنوس) تشبیه می‌کند. ققنوس فلسطینی (شاعر) از بستر خاکستر مرگ بیرون می‌آید و رفتن خود را همچون تکه ابری می‌داند که بعد از پنهان شدنش، دوباره به آسمان فلسطین و بنیان اصلی خود باز می‌گردد. او در ادامه آشفته‌گی و نابسامانی جامعه را با استفاده از نمادهایی چون «خوراندن پروانه‌ها به ملخ‌ها، مرواریدها به خوک‌ها و گل‌ها به سگ‌ها» به تصویر می‌کشد. به علاوه، بسیسو همانند سمیع القاسم از گونه‌ای

هنجارگریزی نحوی استفاده می‌کند و کلمات انتهای سروده را بدون حرکت و با سکون به کار می‌برد تا از رهگذر آن، خفقان، ترس و وحشت حاکم بر جامعه و سکوت بسیاری از شاعران بر جای نشسته را به تصویر بکشد. شاعر این جور و جفا را همیشگی نمی‌داند و سرانجام ظلم و بیداد را به عنوان درس عبرتی به اشغالگران یادآور می‌شود؛ اشغالگرانی که با حرص و طمع به دنبال بلعیدن و ویران کردن فلسطینیان هستند.

۲) دعوت به مبارزه: در چرخه دوم، شاعر بر عنصر مبارزه‌طلبی و نقش شاعران در مبارزه تأکید می‌کند و فلسطینیان خفته در خاک را زندگانی آماده برای مبارزه می‌پندارد و این چنین می‌نویسد: «الشاعر الذی مضی محارباً/ وعاد یسحبُ الجناحُ/ الشاعر الذی رمی علی المقابر السلاحُ/ وعاد یلقى الشوکَ فی عیون ملهمیه/ یلعقُ المداد.../ ویمضی الأوراقُ/ ویغمد الحروف فی الأحداقُ/ الشاعر الذی مضی کغیمه/ وغاب ثم عادُ/ کطائر من الرمادُ/ تذوده الأشجار عن غصونها/ ویلصق الصیاد...» (بسیسو ۲۰۰۸: ۱۵۹)

بسیسو در این سروده همچون ققنوس اسطوره‌ای در آسمان فلسطین پرواز می‌کند و به‌طور نمادین، اسلحه‌ای بر آرامگاه هر یک از فلسطینیان می‌اندازد و خارهایی را که خوراک حیوانات گرسنه‌اند، به چشمان اشغالگران پرتاب می‌کند. این تصویر نشان می‌دهد که شاعر مرگ را پایان نهایی فلسطینیان نمی‌داند و انتظار دارد که کشته‌شدگان همچون او، از آرامگاه خود برخاسته و مقاومت در برابر اشغالگران را ادامه دهند. همچنین بسیسو نوشتن را به تنهایی کافی نمی‌داند و ابزار نوشتن خود را کنار می‌گذارد، در حالی که با انگیزه‌ای از خشم و نفرت، به فعالیت‌های عملی در مسیر آزادی فلسطینیان و سرزمین فلسطین می‌پردازد.

در بخش دوم این چرخه، تکرار عبارت «الشاعر الذی مضی کغیمه» در این سروده بی‌سبب و تصادفی نیست؛ بلکه دارای دلالت‌های روانی است. این عبارت گذشته از این که به موسیقی شعر می‌افزاید، خواننده را نیز به خود جذب می‌کند. به عبارت دیگر، کاربست این عبارت به شکل کنایه‌آمیز، حس تراژدی و درگیری یک

ملت را در مبارزه با دشمنانش عمیق تر می‌کند. ترکیب اسطوره و موسیقی حاصل از این تکرار، از زبان نشأت می‌گیرند و هر کدام در مسیر مختلف توسعه می‌یابند؛ موسیقی صوت را به عنوان موضوع گسترش می‌دهد و اسطوره معنا را که در زبان است توسعه می‌دهد. (کراپ و همکاران ۱۳۹۹: ۱۶۷) به علاوه، بسیسو با آوردن عبارت قبلی، تقابل دو دسته از شاعران زمان خود را نشان می‌دهد و معتقد است برای رسیدن به تعالی و تکمیل رسالت شاعری‌شان، راهی جز مردن و زنده شدن دوباره‌ی آن‌ها وجود ندارد. به عبارت دیگر، واژه «ملهم» می‌تواند دو معنا داشته باشد: نخست، اشاره به اشغالگران سرزمین فلسطین یا صهیونیست‌ها و دوم، اشاره به شاعرانی که به دلیل بیم از جان خود، در برابر اشغال فلسطین سکوت اختیار کرده‌اند. در پایان سروده نیز شاعر ناکامی اشغالگران را در به دام انداختن ققنوس فلسطینی (شاعر) به تصویر می‌کشد که شکارچیان اسرائیلی در اسیر کردنش عاجز مانده‌اند.

به هر روی، در سروده معین بسیسو، همانند فدوی طوقان، شاعر دیدگاهی مثبت نسبت به بازگشت و مقاومت دارد؛ پس از تجربه مرگ، همچون ققنوس اسطوره‌ای، از خاکستر خود برمی‌خیزد و پیام‌آور است که مرگ پایان نهایی نیست و فلسطینیان و شاعرانی که در برابر ظلم سکوت کرده‌اند، با سوزاندن خاطرات و رنج‌ها و بازگشت به بنیان خود یا همان روحیه مبارزه‌طلبی، می‌توانند دوباره برخیزند و مبارزه را ادامه دهند. این بازگشت، برخلاف بازگشت سریع و هیولایی، تدریجی و آرام است و مستلزم گذر از رنج‌ها و سوختن تجربیات پیشین برای بازگشت به بنیان اصلی روحیه مقاومت و مقابله با اشغالگران است، همان‌گونه که ققنوس با گذر از خاکستر، زمان نخستین و بنیان خود را بازمی‌یابد.

ج) محمود درویش و خوانش وی از سروده ققنوس

محمود درویش در سروده‌های خود بارها از نماد - اسطوره ققنوس بهره می‌گیرد تا رنج شخصی و جمعی فلسطینیان را فرادید مخاطب قرار دهد. ظهور این نماد -

اسطوره در اشعارش بعد از ترک بیروت جای گرفت. درویش در دیوان «أحبک ولا أحبک» (۱۹۷۲) برای اولین بار به این پرنده اسطوره‌ای اشاره می‌کند. اما پرنده ققنوس در این دیوان ناقص به دنیا می‌آید. او در دیوان «مدیح الظل العالی» (۱۹۸۳) ققنوس را با خشونت صدا می‌زند و از او می‌خواهد تا دوباره قیام کند، اما ققنوس مرده است و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. وی در دیوان «أری ما أرید» (۱۹۹۳) با الهام از این اسطوره به صراحت شروع به ابراز تمایل تغییر و تحول در خود و شعرش می‌کند. (الجبر ۲۰۱۲: ۱۱۴۸) اما در سروده «مصرع العنقاء» در دیوان «لماذا ترکت الحصان وحیداً» (۱۹۹۵) شاعر/رزمنده فلسطینی به دنبال آن است که با الهام از پرنده ققنوس خود قدیمی‌اش را بسوزاند و شاعر/رزمنده جدیدی متولد شود. گویی خلق این مسیر اسطوره‌ای در این سروده به اوج خود می‌رسد. بنابراین، با توجه به اوج‌گیری این اسطوره در «مصرع العنقاء»، این سروده برای بررسی انتخاب شده است.

۱) **سرگردانی ققنوس فلسطینی:** محمود درویش سروده خود را این چنین آغاز می‌کند:

«فی الأنشید التي نشدها، نای/ وفي النای الذی یسکننا، نار/ وفي النار التي نوقدها،
عنقاء خضراء/ وفي مریثه العنقاء لم أعرف/ رمادی من غبارک/ غینة من لیلک تکفی
لتخفی/ خیمه الصیاد عنا. فأمش/ فوق الماء کالسید۔ قالت لی:/ فلا صحراء للذکر
التي أحملها عنک/ ولا أعداء منذ الآن للورد/ الذی یبزع من أنقاض دارک.» (درویش ۲۰۰۹: ۳۵۷ و ۳۵۸)

درویش با بهره‌گیری از تکنیک «تشابه الأطراف»، روند تحول را از نی به آتش، آتش به خاکستر، و خاکستر به ققنوس ترسیم می‌کند. نی در این سروده نماد انسان وارسته و سرگردان است که آتش درونی او را می‌سوزاند و به خاکستر بدل می‌سازد، تا در نهایت همچون ققنوس از آلام برخیزد. این تصویرسازی، علاوه بر بُعد حماسی و وجودی، به آیین‌های صوفیانه نیز اشارت دارد؛ جایی که نی و آتش، نماد تهذیب و وارستگی روحانی‌اند.

به طور کلی، این چرخه بیانگر تجربه شاعر از گسست هویتی و فرایند تدریجی و پرنج زایش دوباره است؛ جایی که «خود» قدیم در هیئت رزمنده/ققنوس قدیمی

در آتش می‌سوزد و «خود» نو در هیئت رزمنده/ققنوس جدید از دل خاکستر برمی‌خیزد و امکان آشتی با امیدهای تازه را فراهم می‌آورد. (الجبر ۲۰۱۲: ۱۱۵۶) روایت و گفت‌وگو در متن بین این دو شخصیت در جریان است. رزمنده یا شاعر قبلی باید جای خود را به ققنوس رزمنده جدید بدهد. عبارت «لم أعرف رمادی من غبارک» بیانگر این حقیقت است که شاعر و رزمنده جدید، دارای غبار و رزمنده قدیمی دارای خاکستر است. شاعر از تکنیک «دیالوگ» استفاده می‌کند و گفت‌وگویی را بین ققنوس فلسطینی قدیم و جدید به تصویر می‌کشد. ققنوس قدیمی از ققنوس جدید می‌خواهد که بر فراز آسمان‌ها پرواز کند و از دست صیاد/دشمن فرار کند؛ چراکه در کمین هر دو است. ققنوس/رزمنده جدید نیز به ققنوس قدیم یادآور می‌شود که اکنون دیگر دشمنی برای گل‌های امیدی که در خرابه‌های سرزمینش می‌روید وجود ندارد.

۲) نمایاندن نفس انسان به عنوان دشمن آغازین: در چرخه دوم، به شهر طبریه و موقعیت جغرافیایی‌اش اشاره شده است که منزل‌گاه قبلی سوری‌ها و از چهار شهر مقدس یهود به شمار می‌آید:

«كان ماءٌ يشبه الخاتم حول الجبل العالی / و كان طبريا ساحةً خلفیه للجنة الأولى / و قلت: اكتملت / صورة العالم فی عینین خضراوین / قالت یا أمیری / وأسیری / ضع خمورك فی جرارك! / الغربان اللذان احترقا فینا / هما، من أردنا قتلنا قبل قليل / وهما من یعودان إلی سیفیهما بعد قليل / وهما من یقولان لنا: من أنتما؟ / نحن ظلكان لما كنا هنا / واسمان للقمح الذی ینبت فی خبز المعارك / لا أرید العوده الآن، کما / عاد الصلیبیون منی / فأنا کل هذا الصمت بین الجهتین / الآلهة من جهة / والذین ابتکروا أسماءهم من جهة أخرى / أنا الظل الذی یمشی علی الماء / أنا الشاهد والمشهد / العابد والمعبود / فی أرض حصاری وحصارك» (درویش ۲۰۰۹: ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰)

شاعر در ادامه این چرخه ضمن اشاره به شهر طبریه، با استفاده از تکنیک «دیالوگ»، گفت‌وگوی بین رزمنده و دشمنانش را نشان می‌دهد. در این گفت‌وگو رزمنده قدیمی رزمنده جدید را با عبارت «ضع خمورك فی جرارك!» از شور و شوق واهی بیدار می‌کند. رزمنده/ققنوس قدیمی به دو غریبه‌ای که پیش از این خواهان

کشتن دو رزمنده بودند اشاره می‌کند. او نفسشان را که اکنون تبدیل به ققنوس شده است دشمنان خود می‌دانند. به علاوه، به رزمنده/ققنوس جدید گوشزد می‌کند که از این دشمن همیشگی بر حذر باشد. در این گفت‌وگو رزمنده قدیمی/ققنوس قدیمی ضمن اشاره به گفت‌وگوی خود با دشمنان درونی‌شان، به این پرسش دشمن اشاره می‌کند که آن‌دو رزمنده چه کسانی هستند. او در جواب می‌گوید که آن‌ها سایه‌هایی از خودشان هستند که پیش‌تر در این‌جا ساکن بودند. در ادامه اشاره می‌کند که اوسایه‌ای است که ببیند که همه‌جا وجود دارد و در عین حال همه او را می‌بینند.

۳) در انتظار برای تولد ققنوس: رزمنده قدیم در پایان داستان دست یاری به سوی رزمنده جدید دراز می‌کند و از او می‌خواهد که او را بسوزاند تا از آتشش ققنوس جدیدی متولد شود. او چنین آورده است:

«کن حبیبی بین حربین علی المرأة - قالت - لا أريد/ العوده الآن إلى حضن أبي.../
خذني إلى كرمك/ واجمعني إلى أمك/ عطرنی بماء الحب/ ائرنی علی أنیه الفضه/
مشطنی، وأدخلنی إلى سجن اسمك/ اقتلنی من الحب/ تزوجنی، وزوجنی التقالید
الزراعیة/ دربنی علی النای/ واحرقنی لکی أولد كالعنقاء من ناری ونارك!/ كان شيء
يشبه العنقاء/ یكی دامياً/ قبل أن یسقط فی الماء/ علی مقربة من خیمه الصیاد.../ ما
نفع انتظاری وانتظارك؟» (درویش ۲۰۰۹: ۳۶۰ و ۳۶۱)

پایان متن شعری تصویری غم‌انگیز از گریه‌ی خون‌آلود ققنوس را قبل از آن‌که به دست صیاد/دشمن بیفتد، نشان می‌دهد. درویش سروده را با این سوال به پایان می‌رساند: انتظار من و تو چه سودی خواهد داشت؟ طرح این پرسش نشانه‌ای از انتظار آن دو رزمنده برای تولد دوباره‌ی ققنوس وجودشان است. بنابراین درویش با ترسیم گفت‌وگوی دو رزمنده فلسطینی در نقش دو ققنوس به دنبال بیان انتظار آن‌ها برای آزادی و تولد دوباره‌ی فلسطین است. بنابراین مطابق با گفته‌ی الیاده رفتار و کردار اسطوره‌ای را می‌توان در اصل کامیابی که ویژه‌ی جوامع جدید است و پیامد آرزوی تغییر محدودیت‌های وضعیت انسان است، در این سروده تشخیص داد. (الیاده

در نهایت، برای روشن تر شدن تفاوت‌ها و شباهت‌های کارکرد اسطوره ققنوس در اشعار شاعران منتخب، جدول تطبیقی ارائه شده است.

جدول شماره یک: تفاوت‌ها و شباهت‌های کارکرد اسطوره ققنوس در اشعار شاعران منتخب

شاعر	تصریح به نام ققنوس	نمادگرایی ققنوس	کارکرد اجتماعی/فردی	بازگشت به بنیان	میزان آشنایی‌زدایی
سمیح القاسم	ندارد	تصویری مأیوسانه	شخصی	ندارد	بالا
فدوی طوقان	ندارد	تصویری امیدوار	اجتماعی	دارد	کم
معین بسیسو	ندارد	تصویری امیدوار	اجتماعی	دارد	کم
محمود درویش	دارد	تصویر انتظاری	اجتماعی	دارد	کم

نتیجه

بررسی شعر شاعران فلسطینی نشان داد که اسطوره ققنوس در آثار آنان، با وجود تنوع در شیوه بازآفرینی، همواره در پیوندی تنگاتنگ با تجربه زیست‌جهان فردی و جمعی فلسطین قرار دارد. تحلیل سروده‌های سمیح القاسم نشان می‌دهد که او نام ققنوس را مستقیماً ذکر نمی‌کند و تنها ویژگی‌های آن را به پرستویی کوچک نسبت می‌دهد، تصویری مأیوسانه و ناتوان از باززایی ارائه می‌کند. این بازنمایی عمدتاً در خدمت اهداف شخصی شاعر است؛ از طریق استعاره و عناصر دینی، تجربه فردی رنج و ناامیدی او بازنمایی می‌شود و همزمان درد مردم فلسطین منعکس می‌گردد. برخلاف اسطوره‌های کلاسیک، بازگشتی به بنیان صورت نمی‌گیرد و میزان آشنایی‌زدایی بالاست. در پایان، چشم امید شاعر به کودکان یتیم فلسطینی است که فریادشان محرکی برای ادامه مبارزه و بازنمایی امید عمل می‌کند. بنابراین، کاربرست ققنوس ترکیبی از استعاره‌ی شخصی و بازنمایی اجتماعی محدود است که بر تجربه فردی و حس مأیوسانه شاعر تأکید دارد.

تحلیل سروده‌های فدوی طوقان نشان می‌دهد که او در کاربست اسطوره ققنوس رویکردی جمعی و امیدوارانه دارد. اگرچه نام ققنوس مستقیماً ذکر نمی‌شود، ویژگی‌های آن با بینامتنی دینی، از جمله شخصیت حضرت مسیح، تلفیق شده و امکان بازنمایی اهداف سیاسی و اجتماعی مانند سپتمبر سیاه و کشتار فلسطینیان را فراهم می‌کند. بازگشت تدریجی ققنوس، همراه با نمادهایی مانند باد، طلوع دوباره و باززایی زندگی فرزندان فلسطین را نشان می‌دهد. میزان آشنایی‌زدایی کم است، زیرا اسطوره در خدمت پیام روشن اجتماعی و جمعی به کار رفته است. این رویکرد با تصویر مأیوسانه و فردی سمیح القاسم تفاوت دارد و تأکید بیشتری بر امید، بازنمایی اجتماعی و بازگشت به بنیان دارد.

در سروده معین بسیسو، شاعر بدون تصریح مستقیم به نام ققنوس، ویژگی‌های این اسطوره را به کار می‌گیرد و آن را در خدمت اهداف فردی و جمعی قرار می‌دهد. تصویر ققنوس در این سروده مانند سروده طوقان امیدوارانه و بازگشت آن بنابر نظر الیاده تدریجی است، که استمرار مقاومت و بازگشت به بنیان روحیه مبارزه فلسطینیان را نشان می‌دهد. این بازگشت کارکردی اجتماعی و نمادین دارد و میزان آشنایی‌زدایی متوسط است، زیرا عناصر اصلی اسطوره حفظ شده و تغییرات عمدتاً استعاره‌ای و مرتبط با شرایط معاصر هستند.

بر اساس تحلیل سروده محمود درویش، اسطوره ققنوس در این اثر با وضوح بیشتری نسبت به سروده‌های پیشین ظاهر می‌شود؛ نه تنها از ویژگی‌های اسطوره‌ای بهره گرفته شده، بلکه نام ققنوس به‌طور مستقیم ذکر می‌شود. سروده، ضمن نمایش سرگشتگی و درماندگی دو مبارز فلسطینی، تصویری انتظاری و امیدبخش ارائه می‌دهد که تولد دوباره ققنوس‌ها از خاکستر آن‌ها را ممکن می‌سازد. کارکرد اسطوره در این سروده مانند سروده فدوی طوقان و معین بسیسو اجتماعی است و با بازگشت تدریجی به بنیان، بیانگر استمرار مقاومت و روحیه جمعی فلسطینیان است. میزان آشنایی‌زدایی در این سروده مانند دو سروده قبلی کم است؛ زیرا ساختار و عناصر اسطوره‌ای شناخته‌شده حفظ شده‌اند.

س ۲۱ - ش ۸۱ - زمستان ۱۴۰۴ - بازآفرینی اسطوره ققنوس در شعر معاصر فلسطین.../۱۵۷

فرجام سخن، ققنوس فلسطینی در اشعار شاعران مورد بررسی، نمادی از درد جمعی و امید به رستاخیز اجتماعی است؛ در حالی که در اشعار فدوی طوقان، معین بسیسو و محمود درویش این تصویر جمعی و امیدبخش است، سمیح القاسم ققنوس را مأیوس و ناتوان از باززایی نشان می‌دهد. با این حال، در تمام این سروده‌ها، نقش-مایه‌های ققنوس همچون مصلح و منجی، بازتاب‌دهنده کنش جمعی و دغدغه‌های اجتماعی فلسطین است.

کتابنامه

الیاده، میرچا، ۱۳۶۷. *افسانه و واقعیت*. ترجمه، نصرالله زنگویی. تهران: پایروس.
إمام، عبد الفتاح إمام، (بی‌تا) معجم دیانات و أساطیر العالم، المجلد الثالث، مصر: مکتبه مدبولی.
بسیسو، معین، ۲۰۰۸. *الأعمال الشعرية الكاملة*. بیروت: دارالعودة.
بشیری، علی، ۲۰۱۸. طائر الموت والانبعاث فی شعر نیما والسیاب: دراسة مقارنة حول قصیدتی ققنوس، والقصیده والعنقاء. *بحوث فی الأدب المقارن*، شماره ۲۸، صص. ۴۱-۵۸.
بهبودی، آسیه، آذر، امیراسماعیل، و اردستانی، حمیدرضا، ۱۴۰۱. بررسی تطبیقی کارکردهای اسطوره ققنوس در منطق الطیر عطار نیشابوری و اشعار ادونیس. *مطالعات ادبیات تطبیقی*، شماره ۱۶(۶)، صص. ۴۶-۶۶.

DOI: 10.30495/clq.2022.1946645.2326

پیری، نوید، ترک‌شوند، مهدی، و اسکندری، علی اصغر، ۱۳۹۶. تأثیر پایداری فلسطین بر گفتمان انسانی در دیوان فدوی طوقان. *دب عربی*، شماره ۲، صص. ۲۹۱-۳۰۹.
ثواب، فاطمه، ۱۴۰۴. تحلیل تطبیقی اسطوره‌هایجمشید و میترا و پیوند آن‌ها با خورشید در چارچوب نظریه‌های الیاده و یونگ. *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۲۱(۸۰)، صص ۷۷-۱۰۸.
الجاحظ، عمرو بن بحر، ۱۹۹۶. *الحيوان*. تحقیق عبدالسلام هارون. جلد ۷. بیروت: دارالجلل.
الجبر، خالد عبدالرؤف، ۲۰۱۲. رمز العنقاء فی شعر محمود درویش. *مجلة اتحاد الجامعات العربية للآداب*. ۹(۲)، صص. ۱۱۸۴-۱۲۳۷.
جعفری، حسن، ۱۳۸۷. دین و اسطوره: بررسی فلسفی نظریه میرچا الیاده پیرامون اسطوره. *نیمسالنامه‌ی تخصصی پژوهشنامه‌ی ادیان*، ۴، صص. ۴۷-۷۴.

جودی، عبدالجمید و علیوی، سامیه، ۲۰۱۰. التناص الأسطوري في شعر سمیح القاسم: مجموعتا آغانی الدروب و إره انموذجاً. *مجلة كلية الآداب والعلوم الإنسانية والاجتماعية*. ۷، صص. ۱۹۵-۲۲۴. داود، أنس، ۱۹۷۵. *الأسطورة في الشعر العربي الحديث*. مكتبة عين الشمس. درویش، محمود، ۲۰۰۹. *الأعمال الجديدة الكاملة*. رياض: الرئيس للكتب و النشر. رضوان، هادی و آریادوست، حسن، ۱۳۹۱. تجلی ققنوس در اشعار ادونیس. *ادب عربی*. ۳(۴)، صص. ۱۱۷-۱۳۸.

شوالیه، ژان، ۱۳۸۵. *فرهنگ نمادها*. ترجمه، سودابه فضایی، تهران: جیحون. طالبی قره‌قشلاهی، جمال و خاقانی، محمد، ۱۳۹۸. اسطورهی ققنوس و تطور معنوی آن در شعر محمود درویش. *پژوهش‌نامه‌ی نقد ادب عربی*، ۹(۱۸)، صص. ۲۳۲-۲۰۵. طوقان، فدوی، ۱۹۹۳. *الأعمال الشعرية الكاملة*. عمان: دار الفارس للنشر والتوزيع. عَیْنَه، محمد، ۱۹۹۴. *موسوعة أساطير العرب عن الجاهلية ودلالاتها*، المجلد الأول، بیروت: دار الفارابی.

عربی، موسی، عربی، سجاد و غلامی، حمیدرضا، ۲۰۱۸. دلالات توظيف الأساطير في شعر فدوی طوقان شاعرة فلسطين. *مجلة اللغة العربية وآدابها علمية محكمة*، ۱۳(۴)، صص. ۵۶۴-۵۴۷. عظيمة، نذیر، ۱۹۹۶. *حفرية ثقافية في الأسطورة: سفر العنقاء*. سورية: وزارة الثقافة في جمهورية العربية السورية.

القاسم، سمیح، ۱۹۹۳. *الأعمال الكاملة*. بیروت: دار سعاد الصباح. فتحی دهکردی، صادق و حسینی، سکینه، ۱۴۰۱. جدلیه الأنا و الآخر فی شعر سمیح القاسم. *لسان مبین*، ۴۹(۱۴)، صص. ۲۲-۱.

DOI: 10.30479/lm.2022.15342.3234

کراپ، الکساندر، مالینوفسکی، برانیسلاو، استروس، لوی و آبراهام، کارل، ۱۳۹۹. *جهان اسطوره‌شناسی*. ترجمه جلال ستاری. جلد ۱. تهران: مرکز.

ناظری، حسین، طالب‌زاده، عباس، قهرمانی مقبل، علی اصغر، و عریضی، حسن، ۲۰۱۷. توظيف أسطورة العنقاء (ققنوس) في قصيدتي «ققنوس» لنيما يوشيج و «عصر الجديد وبعدها الجديد» لخليل حاوي. *بحوث في الأدب المقارن*، ۷(۲۵)، صص. ۱۶۷-۱۴۷.

نمر موسی، ابراهیم، ۲۰۱۰. *شهرية المقدس في الشعر الفلسطيني المعاصر*. أردن: دروب للنشر والتوزيع.

References (In Persian)

Ajīne-ye, Muhammad. (1994/1391SH). *Mosū'ato Asātīro al-'areb an al-jāhelīyyat va Delālātōhā* (Encyclopedia of Arab Literature on Al-Jahiliyyah and Allegories). 1st Vol. Beyrūt (Beirut): Dāro al-fārābī (Dar al-Farabi).

Arabī, Mūsā & Arabī, Sajjād and qollāmī, Hamīd-rezā. (2018/1397SH). *Delālāte Towzīfo al-asātīro fī Še'r Fadavī Towqān Šā'ere-ye Felestīn* (The implications of the use of lines in the Fadawi poetry of the Palestinian poet Toqan). *Majallato al-loqato al-'arabīyyat va Ādābohā Elmīyyato Mohkamāt* (The magazine of Arabic language and ethics is a solid science). 13th Year. No. 4. Pp. 547-564.

Azemat, Nazīr. (1996/1375SH). *Hofrīyyato Saqāfīyyat fī al-ostūre: Safaro al-'anqā* (Cultural Excavation in Mythology: Safar al-Anqa). Sūrīyyat (Syria): Vezārato al-saqāfīyyat fī Jomhūrīyyato al-'arabīyyato al-sūrīyyat (Ministry of Culture in the Syrian Arab Republic).

al-jabr, Xāled Abdo al-ra'ūf. (2015/1391SH). *Ramzo al-'anqā fī Še're Mahmūd Darvīš. Majalato Ettehādo al-jāme'āto al-'arabīyyato al-ādāb* (Journal of the Association of Arab Universities for Literature). 2th Year. No. 9. Pp. 1184-1237.

al-jāhez, Amro Ebne Bahr. (1996/1375SH). *al-heywān*. Research by Abdo al-salām Hārūn. 7th Vol. Beyrūt (Beirut): Dāro al-jebel.

Ja'farī, Hassan. (2007/1386). *Dīn va Ostūreh: Barrasī-ye Falsafī-ye Nazarīyye-ye Mircea Eliade Pīrāmūne Ostūreh* (Religion and myth: Philosophical investigation of Mircea Eliade's theory about myth). *Nīm-sāl-nāme-ye Taxassosī-ye Pažūheš-nāme-ye Adyān* (The specialized semiannual journal of Adian Research Journal). No. 4. Pp. 47-74.

al-qāsem, Samīh. (1993/1372SH). *al-a'mālo al-kāmelat* (complete works). Beyrūt (Beirut): Dāro So'ādo al-Sabbāh (Dar Saad al-Sabah).

Bašīrī, Alī. (2018/1397SH). *Tā'ero al-mōwt va al-enbe'ās fī Še're Nīmā va al-sīyyāb: Derāsato Moqārenat Hole Qasīdatī Qoqnūs va al-qasīde va al-'anqā* (Ta'ir Alamut and Al-Anba'ath in Nima Valsiab's poetry: a comparative study of the poem of the Phoenix, and the poem of the Phoenix). *Bohūso fī al-adabo al-moqāren* (Researches in comparative literature). No. 28. Pp. 41-58.

Behbūdī, Āsīyyeh & Āzar, Amīr Esmā'il, and Ardestānī, Hamīd-rezā. (2022/1401SH). *Barrasī-ye Tatbīqī-ye Kār-karhā-ye Ostūrehī-ye Qoqnūs dar Mantego al-teyre Attāre Neyšābūrī va Aš'āre Adonis* (A comparative study of the functions of the Phoenix myth in Attar's Mantiq al-Tayr and Adonis's poetry). *Motāle'āte Adabīyyāte Tatbīqī*

- (*Comparative Literature Studies*). 16th Year. No. 62. Pp. 46–66.
<https://doi.org/10.30495/clq.2022.1946645.2326>
- Besīsū, Mo'īn. (2008/1387SH). *al-a'mālo al-še'rīyyato al-kāmelat* (*Complete poetic works*). Beyrūt (Beirut): Dāro al-odva.
- Chevalier, Jean, (2015/1394SH). *Farhange Namādhā* (*Dictionnaire des symboles: mythes, rêves, coutumes*). Tr. by Sūdābe Fazāyelī. Tehrān: Jeyhūn.
- Darvīš, Mahmūd. (2009/1388SH). *al-a'mālo al-jadīdato al-kāmelat* (*The complete new works*). Rīyāz (Riyadh): al-rīs lel-kotob va al-našr (Al-Rais for publishing and publishing).
- Dāvūd, Ans, (1975/1354). *al-ostūreh fī al-še're al-'arabī al-hadīs* (*Al-Asturah in Al-Sha'ar al-Araby al-Hadith*). Maktabat Eyno al-šams (School of Ain Al-Shams).
- Eliade, Mircea. (1988/1367SH). *Afsāne va Vāqe'īyyat* (*Myth and reality*). Tr. by Nasro al-Ilāh Zangūyī. Tehrān: Pāpīrūs.
- Emām, Abdo al-fath Emām, (Bītā). *Mo'jame Dīyānāt va Asātīro al-'ālam* (*Encyclopaedia of Religions and Myths of the World*). 3rd Vol. Mesr (Egypt): Maktabato Madbūlī (Madbouli Library).
- Fathī Deh-kordī, Sādeq and Hoseynī, Sakīneh. (2022/1401SH). *Jadalīyyat al-anā va al-āxar fī Še're Samīho al-qāsem* (*The paradox of al-ana and al-akher in the poetry of Samih al-Qasim*). 14th Year. No. 49. *Lisan Mobin Magazine*. Pp. 1-22.
<https://doi.org/10.30479/lm.2022.15342.3234>
- Jūdī, Abdo al-jamīd and Alīvī, Sāmīyyat. (2010/1389). *al-tanāso al-ostūrī fī Še're Samīho al-qāsem: Majmū'atan Āqānī al-darūb va Erat Enmūzajan* (*Mythological interpolation in the poetry of Samih al-Qasim: the collection of songs of al-Droob and Ira-e-Amozah*). *Majallato Kollīyato al-ādāb va al-olūmo al-ensānīyyato al-ejtemā'īyyat* (*General Journal of Humanities and Social Sciences*). No. 7. Pp. 195-224.
- Krappe, Alexander & Malinowski, Bronisław & Strauss, Levi and Abraham, Karl. (2019/1398SH). *Jahāne Ostūre-šenāsī* (*The world of mythology*). Tr. by Jallāl Sattārī. 1st Vol. Tehrān: Markaz.
- Namr Mūsā, Ebrāhīm. (2010/1389SH). *Šahrīyyato al-moqaddas fī al-še'ro al-felestīnīo al-mo'āser* (*The city of Al-Maqdis in contemporary Palestinian poetry*). Ordon (Jordan): Dorūb lel-našr va al-towzī (Droob Lelanshar and Tawizi).
- Nāzerī, Hoseyn & Tāleb-zādeh, Abbās & Qahremānī Maqbel, Alī-asqar and Arīzī, Hassan. (2017/1396SH). *Tozīfo Ostūre-ye al-'anqā (Qoqnūs) fī Qasīdatī "Qoqnūs" le Nīmā Yūšīj va "Asre al-jadīd va Bo'de al-jalīd" le Xalīl Hāvī* (*The use of the myth of Al-Anqa (Phoenix) in the poem*

"Phoenix" by Lenaïma Yoshij and "Asr al-Jadid and Al-Jalid" by Khalil Hawi). *Bohūso fī al-adabe al-moqāren* (Researches in comparative literature). 7th Year. No. 25. Pp. 147-167.

Pīrī, Navīd & Tork-švand, Mehdī, and Eskandarī, Alī-asqar. (2017/1396SH). *Ta'sīre Pāydārī-ye Felestīn bar Goftemāne Ensānī dar Dīvāne Fadavī Toqān* (The Impact of Palestine's Persistence on Human Discourse in Toqan's Fadavi Divan). *Adab Arabī*. No. 2. Pp. 291- 309.

Rezvān, Hādī and Ārīyā-dūst, Hassan. (2012/1391SH). *Tajjalī-ye Qoqnūs dar Āš'āre Adonis* (The manifestation of the phoenix in the poems of Adonis). *Majalle-ye Adabe Arabī* (Arabic literature). 3rd Vol. No. 4. Pp. 117-138.

Sawāb, Fātemeh. (2025/1404SH). *Tahlīle Tatbīqī-ye Ostūrehā-ye Jamšīd va Mitrā va Peyvande ānhā bā Xoršīd dar Čārcūbe Nazariyehā-ye Eliade va Jung* (Comparative analysis of the myths of Jamshid and Mithra and their connection with the sun within the framework of Eliade and Jung's theories). *Quarterly Journal of Mytho- Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehran Branch*. 21th Year. No. 80. Pp. 77-108. <https://sanad.iau.ir/Journal/jmmlq/Article/1200623>

Tālebī Qare-qašlāyī, Jamāl and Xāqānī, Mohammad. (2019/1398SH). *Ostūrehā-ye Qoqnūs va Tatavvore Ma'navī-ye ān dar Še're Mahmūd Darvīš* (The myth of the Phoenix and its spiritual evolution in Mahmoud Darvish's poetry). *Pažūheš-nāme-ye Naqde Adabe Arabī* (Research paper on Arabic literature criticism). 9th Vol. No. 18. Pp. 205-232.

Towqān, Fadavī. (1993/1372SH). *al-a'mālo al-še'rīyyato al-kāmelat* (Complete poetic works). Ommān (Amman): Dāro al-fārs lel-našr va al-towzī (Dar Al-Fares for Publishing and Distribution).

The Re-Creation of the Phoenix Myth in Contemporary Palestinian Poetry: An Analysis Based on Mircea Eliade's Approach

* Ali Najafi Eivaki

The Associate Professor of Arabic Language and Literature, University of Kashan

** Melikā Afroozneh

Ph D. Candidate of Arabic Language and Literature, University of Kashan

Myth functions as an active and influential force and serves as a practical guide in primitive societies. Contemporary Palestinian poets, by linking the myths of early humanity to the lived realities of the present, seek to convey particular dimensions of their collective and personal concerns. By employing various myths—among them the myth of the Phoenix—they present poetic images of their suffering and pain. This study, using an analytical-comparative method and drawing on Mircea Eliade's mythological theory along with a hermeneutic approach, examines how contemporary Palestinian poets reinterpret the myth of the Phoenix. To this end, the symbolic elements, processes of decoding, and linguistic and syntactic features of the poems are first analyzed; then, based on Eliade's model, the deeper layers of meaning are uncovered. In light of Eliade's concept of myths of "return to the origins," the study investigates how the Phoenix's renewal is reimagined and what themes the poets generate through their use of this myth. The findings indicate that Samih al-Qasim, with a tone of despair, uses only the external attributes of the Phoenix for poetic imagery. Fadwa Touqan and Moin Bessiso employ the myth primarily to express political and social aims, whereas Mahmoud Darwish integrates the Phoenix motif into personal and introspective themes.

Keywords: Phoenix Myth, Palestinian Poetry, Mircea Eliade, Return to the Origins, Political Resurrection.

*Email: Najafi.ivaki@yahoo.com

**Email: Melikaafroz0@gmail.com

Received: 2025/07/06

Accepted: 2025/09/23